

مسئله زبان خصوصی

محمدعلی عبداللهی*

چکیده

مسئله زبان خصوصی، بحثی است مرتبط به قلمرو معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن که نخستین بار ویتگنشتاین وارد بافت مطالعاتی فلسفه کرد. او در کتاب مهم تحقیقات فلسفی (۱۹۵۳) بر نبود امکان آن استدلال اقامه کرد. به اعتقاد ویتگنشتاین متأخر، نظام‌های فلسفی پیشین اعم از عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، ایدئالیسم و حتی اتمیزم منطقی به گونه‌ای مسئله حصول معرفت را تبیین می‌کردند که مستلزم قول به زبان خصوصی بود. زبان خصوصی، طبق تعریف ویتگنشتاین، زبانی است که واژه‌های آن تنها از احساسات خصوصی و بی‌واسطه گوینده حکایت می‌کنند. این واژه‌ها صرفاً معلوم گوینده‌اند و کسی دیگر آن زبان را نمی‌فهمد. از نظر ویتگنشتاین چنین زبانی اساساً امکان ندارد؛ زیرا پذیرش آن مستلزم شکاکیت معرفت‌شناختی و معناشناختی است. بنا بر نظر ویتگنشتاین، در تعریف زبان خصوصی دو عنصر اساسی اخذ شده است: یکی مفهوم «خصوصی» و دیگری مفهوم «حکایت‌کردن». ویتگنشتاین پس از تحلیل معناشناختی این دو مفهوم، سعی می‌کند نشان دهد که چگونه نظام‌های فلسفی پیش از او از تبیین و توجیه مسئله معرفت و فهم و ارتباط زبانی عاجز بودند و یک‌سره در دام سولپسیزم معرفتی گرفتار می‌شدند. راه نجات آن است که زبان را پدیده‌ای اجتماعی و عام تلقی کنیم که حتی کاربرد آن در احساسات خصوصی نیز در بازی زبانی احساسات معنا پیدا می‌کند.

واژه‌های کلیدی

زبان خصوصی، شکاکیت معرفت‌شناختی، بازی زبانی احساسات، خصوصی، حکایت از.

درآمد

مسئله زبان خصوصی یکی از بحث‌انگیزترین مسائل فلسفی در قرن بیستم و از جهات مختلف حائز اهمیت است:

۱. مسئله زبان خصوصی به‌صورتی که ویتگنشتاین طرح کرده، مسئله‌ای بدیع است که در تاریخ فلسفه سابقه ندارد و هیچ فیلسوفی درباره این ایده و نتایج آن به این صورت بحث نکرده است.

۲. استدلال زبان خصوصی، فلسفه دوره جدید را به چالش می‌کشد و اساساً آن را گمراه‌کننده می‌داند؛ زیرا بیشتر نظریه‌های فلسفی دوره جدید، بر امکان زبان خصوصی متکی‌اند. این نظریه‌ها نحوه حصول معرفت و کاربرد زبان را به‌گونه‌ای تبیین می‌کنند که مستلزم قول به زبان خصوصی است. ویتگنشتاین امکان چنین زبانی را رد می‌کند.

۳. قول به امکان یا نبود امکان زبان خصوصی، دارای نتایجی بسیار مهم در معرفت‌شناسی و فلسفه زبان و فلسفه ذهن است. همچنین، انکار زبان خصوصی امکان حل مسئله اذهان دیگر را برای ویتگنشتاین فراهم می‌آورد و از خطر سقوط، در شکاکیت زبان‌شناختی و معرفت‌شناختی جلوگیری می‌کند. اهمیت مسئله زبان خصوصی تا بدان پایه است که بعضی (McGinn, 1997: 116) اظهار کرده‌اند فلسفه ذهن معاصر، یکسره متأثر از بحث زبان خصوصی است.

۴. مسئله زبان خصوصی، در قلمروهای دیگری چون عرفان و هنر و روانشناسی نیز لوازم و نتایج بسیاری دارد. اگر زبان خصوصی انکار شود، دیگر نمی‌توان از بیان‌ناپذیری تجربه‌های عرفانی و فهم‌ناپذیر بودن آن‌ها برای دیگران دم زد. دیگر نمی‌توان ادعا کرد که اثر هنری را تنها آفریننده آن می‌فهمد. همچنین نمی‌توان احساسات را خصوصی تلقی کرد.

۵. یکی دیگر از نتایج مهم انکار زبان خصوصی در قلمرو دین ظاهر می‌شود؛ زیرا انکار زبان خصوصی به

ویتگنشتاین،^۱ فیلسوف بزرگ قرن بیستم و یکی از بنیان‌گذاران نهضت فلسفه تحلیلی، مسئله زبان خصوصی (Private Language) را به‌عنوان مسئله‌ای فلسفی وارد قلمرو فلسفه کرد. او در سخنرانی‌های سال ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶، برای نخستین بار به این مسئله اشاره کرد و تعبیر زبان خصوصی را به کار برد؛ اما در سال ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵، استدلال خود را علیه امکان زبان خصوصی کامل کرد (Clock, 1996:310). سرانجام این بحث، در کتاب *تحقیقات فلسفی*، بندهای ۲۴۳ تا ۳۱۵، صورت نهایی خود را پیدا کرد. خود ویتگنشتاین هیچ‌گاه تعبیر «استدلال زبان خصوصی» را به کار نبرده است (Candlish, 'Private Language' in: *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 1996) اما در کتاب *تحقیقات فلسفی*، پس از معرفی ایده زبان خصوصی استدلال می‌کند که چنین زبانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. به همین دلیل، بحث زبان خصوصی در اکثر آثار مفسران ویتگنشتاین به «استدلال زبان خصوصی» (private language argument) معروف شده است.

پیش از تبیین چستی زبان خصوصی و بیان استدلال ویتگنشتاین بر نبود امکان آن، باید ببینیم این مسئله به لحاظ فلسفی چه اهمیتی دارد که چنین توجه فیلسوفان بعدی را جلب کرده است.

اهمیت مسئله زبان خصوصی

مسئله زبان خصوصی، یکی از دو مسئله مهم و تأثیرگذار فلسفه متأخر ویتگنشتاین است که بحث و گفت‌وگوهای بسیاری، میان مفسران ویتگنشتاین و فیلسوفان نیمه دوم قرن بیستم پدید آورده است. مسئله دوم «پیروی از قواعد» است که در مباحث فلسفه زبان، بسیار با اهمیت تلقی شده است. به‌جرئت می‌توان گفت

اصالت عقل (Rationalism)

دکارت^۲، پدر فلسفه جدید و یکی از نمایندگان تمام‌عیار مکتب اصالت عقل است. چنان‌که می‌دانیم دغدغه اصلی دکارت، مسئله حصول معرفت یقینی بود. برای رسیدن به معرفت یقینی، وی راه شک را انتخاب کرد؛ البته شک دستوری و جعلی. دکارت به هر چیزی شک کرد؛ ولی پس از تأمل، به این نتیجه رسید در اینکه شک می‌کند، دیگر نمی‌تواند شک کند، اوست که شک می‌کند و فکر می‌کند؛ بنابراین، یقینی‌ترین گزاره فلسفی گزاره «من می‌اندیشم، پس هستم» است (دکارت، ۱۳۸۱: ۴۲). دکارت این گزاره را مبنای فلسفه خود قرار داد. «من» دکارتی خود را قادر به سخن‌گفتن با خویشتن درباره تجربه‌هایش می‌یابد؛ درحالی‌که چیزی درباره جهان خارج از خود، مستقل از تجربه‌های خود نمی‌داند (دکارت، ۱۳۷۱: ۶۶ تا ۷۶). بنابر نظر دکارت، زبان و شناخت و ارتباط زبانی را برپایه تجربه‌های درونی خویش بنا می‌کنیم؛ سپس، به جهان بیرون و وجود دیگران پی می‌بریم. تبیینی که دکارت از مسئله معرفت و نحوه حصول آن به دست می‌دهد، مستلزم زبان خصوصی است؛ زیرا اگر تنها راه یقین و معرفت، شهود بی‌واسطه «من» است، پس دیگران هیچ راهی برای درک محتوای شهود من ندارند. در نتیجه، به‌کارگرفتن هر نوع زبانی برای اظهار چنین شهودی، خصوصی خواهد بود.

اصالت تجربه (Empiricism)

پیروان اصالت تجربه معتقدند که نخست از طریق ادراک حسی و تجربه، تصوراتی کسب می‌کنیم؛ سپس واژه‌هایی را برای اظهار آن تصورات به کار می‌گیریم. بنابراین، معنای واژه‌ها همان تصورات خصوصی و تجربه‌های شخصی‌اند. نتیجه چنین نظرگاهی این است

ویتگنشتاین این امکان را می‌دهد که بگوید کاربرد زبان در بیان باورهای دینی مانند کاربرد آن در علم نیست؛ باین‌حال، کاربرد زبان در دین بی‌معنا و نامعقول نیست. به دلیل اینکه دینداری و گزاره‌های بیان‌کننده مدعیات دین، نوعی فعالیت و شکلی از زندگی است که نباید در باب آن با میزان علم داورری کرد. بازی زبانی دین، قواعد و سازوکارهای مخصوص به خود دارد. بنا بر نظر ویتگنشتاین، باید به دین ایمان آورد و آن را در عمل به کار بست. انکار زبان خصوصی، انحصار کاربرد زبان در اخبار و زبان واقع‌نما را از بین می‌برد و راه را برای، انواع متفاوت کاربردهای زبان فراهم می‌کند. ویتگنشتاین در باب باور دینی می‌گوید: مواقعی هست که شخص ایمان دینی دارد آنجا که می‌گوید: «من باور دارم»؛ درحالی‌که این باور دینی مبتنی بر واقعیاتی نیست که باورهای عادی روزمره ما معمولاً بر آن‌ها متکی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸: ۷۷) نکته‌های پیش‌گفته نشان می‌دهد مسئله زبان خصوصی یکی از دستاوردهای بسیار مهم ویتگنشتاین متاخر است که نه تنها به لحاظ معرفت‌شناختی، بلکه به لحاظ تاثیر آن در قلمرو دین و هنر و عرفان نیز از اهمیت بسیار برخوردار است.

ویتگنشتاین، زبان خصوصی و نقد دستگاه‌های

فلسفی پیشین

همان‌طور که گفتیم، قول به زبان خصوصی تقریباً لازمه بسیاری از نظریه‌های فلسفی پیش از ویتگنشتاین است و او با استدلال علیه امکان چنین زبانی، درحقیقت آن نظریه‌های فلسفی را نیز نقد می‌کند. در اینجا، به چند سنت فلسفی اشاره می‌کنیم که آرا و انظار آن‌ها مستلزم قول به زبان خصوصی است:

اشیاء و بعضی از آن‌ها محمول‌ها و نسبت‌هایند (Russell, 1998: 37). به اعتقاد راسل، کشف اتم‌های منطقی مستلزم ساختن زبانی کاملاً منطقی است که با امور واقع، تناظر یک‌به‌یک داشته باشد. زبان‌های متعارف چنین ویژگی ندارند؛ اما به اعتقاد راسل: زبانی منطقیاً کامل اگر می‌توانست ساخته شود، نه تنها به‌طور تحمل‌ناپذیری ملالت‌بار، بلکه خزینه لغتش برای گوینده بسیار خصوصی بود. به عبارت دیگر، همه نام‌هایی که این زبان به کار خواهد برد، برای گوینده خصوصی خواهد بود و نمی‌توانست وارد زبان گوینده دیگری شود (Russell, 1998: 59). بنابراین تمیز منطقی، اولاً برای تجزیه و تحلیل نهایی واقعیت و نحوه شناخت آن باید اتم‌های منطقی، یعنی اجزای بسیط واقعیت را که از چیز دیگری ترکیب نشده‌اند، یافت. ثانیاً معنای این اتم‌های منطقی که راسل آن‌ها را «اسمای خاص کاملاً منطقی» می‌نامد، تنها از راه معرفت بی‌واسطه به دست می‌آیند، نه از راه معرفت کلی و استنتاجی. بنابراین، معرفت به این‌ها امری کاملاً خصوصی و حضوری است. ثالثاً معنای اسم‌های خاص منطقی که اساس واقعیت‌اند، چیزی جز محکی آن‌ها نیست. این نکته‌ها که سنگ بنای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و معناشناسی راسل در تمیز منطقی است، نتیجه‌ای جز قول به زبان خصوصی ندارد. نقد ویتگنشتاین از زبان خصوصی نه تنها به استادش، راسل، بلکه به دوره اول فکر خود او نیز متوجه است؛ زیرا ویتگنشتاین در رساله منطقی فلسفی گفته است که معنای واژه همان شیئی است که واژه بر آن دلالت می‌کند:

یک نام به معنای یک شیئی است. آن شیئی، معنای آن نام است (Wittgenstein, 1922: 203). اگر معنای واژه همان محکی باشد درباره زبان مربوط به احساسات و حالات ذهنی، باید گفت که معنای واژه‌ها

که هر کسی زبان مخصوص به خود دارد که آن را از طریق فرآیند خصوصی، تعریف اشاری درونی، فراگرفته است. برطبق این تحلیل، آنچه ما ادعا می‌کنیم که درباره جهان و افراد دیگر می‌دانیم، مبتنی بر شناخت مستقیم ما از حالات و فرآیندهای ذهنی مخصوص ماست. از میان پیروان اصالت تجربه، قول به زبان خصوصی را می‌توان به گونه‌ای بسیار روشن و صریح در آرای جان لاک^۳ یافت. وی معتقد است که تصورات، ناشی از تجربه‌اند و در فرآیند شناخت متعلقات بی‌واسطه ذهن، مبنا و مبدأ شناخت‌اند. تصورات ذهنی هرکس خصوصی‌اند و برای ابلاغ آن‌ها به دیگران و آگاهی از تصورات دیگران، به علائم محسوس و همگانی نیازمندیم که این نیاز را واژه‌ها برآورده می‌سازند. به نظر لاک واژه‌ها، علائم تصورات‌اند و معانی آن‌ها همان تصورات ذهنی است. به عبارت دیگر، واژه‌ها در دلالت اولیه و بی‌واسطه خود، بیانگر تصورات ذهن همان فردی است که آن‌ها را به کار می‌گیرد. بنابراین، زبان امری خصوصی است که بالضرورة برای دیگران درخور فهم نیست؛ چراکه تنها گوینده آن، حالات ذهنی و تصوراتی را که به الفاظ معنا می‌بخشد در اختیار دارد. در نتیجه، فهم متقابل و ارتباط زبانی ناممکن می‌شود.^۴

اتمیزم منطقی (Logical Atomism)

اتمیزم منطقی نامی است که برتراند راسل در دوره بلوغ فکری خود، برای نظام فلسفی‌اش برگزیده است. وی در سخنرانی‌هایی، با عنوان فلسفه اتمیزم منطقی چنین آورده است: دلیل اینکه آموزه خود را اتمیزم منطقی می‌نامم این است که اتم‌هایی که من می‌خواهم به آن‌ها برسم، به عنوان آخرین باقی مانده در تحلیل، اتم‌های منطقی‌اند نه فیزیکی. بعضی از آن‌ها «جزئیات» اند از قبیل تکه‌های کوچک رنگ یا صدا و

تعریف زبان خصوصی می‌تواند در فهم استدلال ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی مفید واقع شوند.

چیستی زبان خصوصی

ویتگنشتاین در بند ۲۴۳ تحقیقات فلسفی، زبان خصوصی را چنین تعریف می‌کند:

واژه‌های فردی این زبان به آنچه تنها می‌تواند برای شخص گوینده معلوم باشد، یعنی احساسات بی‌واسطه خصوصی او، حکایت می‌کنند. بنابراین، کسی دیگر نمی‌تواند این زبان را بفهمد (Wittgenstein, 1953: 243).

بنابر تصور ویتگنشتاین، زبان خصوصی زبانی است که اساساً تنها شخص گوینده می‌تواند آن را بفهمد؛ معنای واژه‌های چنین زبانی، مفهومی نیست جز احساسات خصوصی فرد که تنها در دسترس او هستند. از این رو، شخص دیگری نمی‌تواند این زبان را فهم کند. مقصود ویتگنشتاین از زبان خصوصی، زبانی نیست که شخص رمزگذاری می‌کند و خاطرات شخصی روزانه خود را ثبت می‌کند یا زبانی که تنها یک شخص به کار می‌برد و با خود حدیث نفس می‌کند؛ بلکه زبانی است که اصولاً درخور تعلیم و انتقال نیست و دیگران نمی‌توانند به هیچ وجه در آن سهیم باشند؛ زیرا واژه‌های آن از مفاهیمی حکایت می‌کنند که لزوماً دردسترس دیگران نیست. همان طوری که هکر توجه داده است منظور ویتگنشتاین از احساسات، همه تجربه‌های درونی و حالات ذهنی از قبیل احساسات، ادراکات، حالات، تأثرات و مانند این‌هاست. ذکر احساسات به منزله نمونه و برای فهم مطلب است؛ زیرا احساسات مصداق آشکارتری هستند (Hacker, 1986: 254 & 255). بنا به تعریف ویتگنشتاین، زبان خصوصی حاوی دو عنصر اساسی است: «حکایت کردن از» (Refer to) و «خصوصی» (Private).

عبارت است از تجربه‌ها و احساسات خصوصی هر کسی. در نتیجه، این زبان خصوصی خواهد بود. آنچه آوردیم نشان می‌دهد که سنت‌های مختلف فلسفی عصر جدید، در تبیین مسئله معرفت و نحوه حصول آن دچار زبان خصوصی شده‌اند. به‌راستی چرا چنین است؟ باید ببینیم منشأ قول به زبان خصوصی چیست؟

منشأ اعتقاد به زبان خصوصی

قول به زبان خصوصی، مبتنی بر دو تصور نادرست است: یکی مربوط به ماهیت زبان و دیگری مربوط به ماهیت تجربه‌های درونی و ذهنی.

۱. معمولاً حالات و تجربه‌های ذهنی را امور خصوصی تلقی می‌کنیم؛ بدین معنا که هرکس تنها خود، به آن‌ها یقین دارد و تنها او دارای آن‌هاست.

۲. ویتگنشتاین در همان آغاز کتاب تحقیقات فلسفی، برداشت رایج از زبان را نقد می‌کند. براساس برداشت متعارف و رایج، زبان کارکردی جز توصیف امور واقع ندارد و معنای واژه‌ها همان محکی آن‌هاست. بنابراین، واژه‌ها می‌توانند معنا را از طریق تعریف اشاری صرف به دست آورند. این خطا اغلب، به واژه‌های مربوط به تجربه‌های درونی نیز تسری داده می‌شود و تصور می‌شود که واژه‌هایی نظیر درد، معنای خود را با اشاره به احساس درونی کسب می‌کنند و چون احساس امری خصوصی است، پس معنای واژه را نیز تنها صاحب آن احساس می‌تواند بفهمد.

تصورات نادرست یادشده موجب شده است عده‌ای قائل به زبان خصوصی شوند. زبانی که بنا به تعریف ویتگنشتاین، واژه‌های آن تنها معلوم گوینده‌اند و کس دیگر نمی‌تواند آن را فهم کند. ویتگنشتاین بعد از تعریف زبان خصوصی، بلافاصله به رد امکان آن نمی‌پردازد؛ بلکه تصورات نادرستی را که منشأ قول به زبان خصوصی شده‌اند، نقد می‌کند. بررسی و نقد عناصر اخذشده در

حکایت‌گری زبان

ویتگنشتاین در بند ۲۴۴ تحقیقات فلسفی، نخست این پرسش را مطرح می‌کند که: واژه‌ها چگونه از احساسات درونی حکایت می‌کنند؟ اما به سرعت این پرسش را تبدیل به پرسشی عام و کلی می‌کند. به این صورت که: اساساً چگونه یک واژه از چیزی حکایت می‌کند؟ به نظر ویتگنشتاین پاسخ کسی که به زبان خصوصی معتقد است این است که نام همانند برجسبی است که بر شیء خارجی (محکی) می‌چسبد و معنای نام عبارت است از همان محکی و مسمی. ویتگنشتاین می‌نویسد بنابر نظر قایل به زبان خصوصی:

«نامیدن چیزی مانند برجسب‌زدن به چیزی است» (Wittgenstein, 1953: 26).

نامیدن مقدمه می‌شود برای به کار بردن واژه‌ها و ارتباط زبانی؛ بر اساس همین الگو می‌توان یادگیری زبان توسط کودکان را توضیح داد. به این صورت که با تعریف اشاری می‌توان به شیئی اشاره کرد و مثلاً با گفتن واژه «سیب» معنا را تعیین کرد. کودک با تشخیص جانب اشاره هم نام و هم معنا را فرا می‌گیرد و پس از آن به همین صورت به کار می‌گیرد. ویتگنشتاین (Wittgenstein, 1953: 31) پس از تأمل در باره الگوی یادشده، بیان می‌کند که درست است می‌توان به کشوری ناآشنا سفر کرد و با اشاره مستقیم به چیزی پرسید که نام این چیز چیست و پاسخ گرفت؛ اما از این نکته نباید غفلت کرد که ناآشنا به زبان آن کشور به این دلیل با اشاره مستقیم می‌تواند این کار را بکند که از پیش می‌داند سخن گفتن به یک زبان چیست و چگونه کاری است. این مسئله با یادگیری سخن گفتن درباره کودک متفاوت است. کودک می‌خواهد زبان نخست یاد بگیرد نه زبان دوم. وقتی کسی روبه‌روی کودک به «سیب» اشاره می‌کند و می‌گوید: «سیب» کودک نمی‌داند او چه کار می‌کند. با این اشاره کودک چه چیزی

می‌فهمد؟ تنها در صورتی کودک می‌تواند بفهمد این اشاره به چیست و اشاره‌کننده چه کار می‌کند که از پیش نقش واژه در زبان را بفهمد؛ بنابراین مقدماتی لازم است تا اشاره مستقیم کارگر افتد. شخص قایل به زبان خصوصی گمان کرده است نامیدن بر استعمال واژه‌ها مقدم است؛ در حالی که استعمال واژه‌ها زمینه را برای نامیدن فراهم می‌کند. بسط و توسعه زبان در حقیقت بسط و توسعه بازی زبانی است. سخن گفتن با دیگران نوعی بازی زبانی است (Avramidaes, 2001: 201-210). زبان ذات یگانه‌ای ندارد که تنها کارکرد آن توصیف امور واقع باشد. زبان دارای کارکردهای مختلف از قبیل توصیف، اظهار، اخبار، امر و مانند این‌هاست. بر این اساس، معنای نام عبارت است از کاربرد آن در بازی زبانی خاص خود. اما آیا چنین نظری درباره معنای واژه‌های مربوط به احساسات درونی نیز صادق است؟ در ابتدا به ذهن می‌رسد که معنای احساسات را می‌توان از طریق تعریف اشاری درونی و درون‌نگری به دست آورد. ویتگنشتاین با این تصور ابتدایی مخالف است؛ زیرا اگر چنین بود که هر کس تنها با درون‌نگری، با تأمل درباره احساس شخصی خودش، می‌دانست درد به چه معناست، دیگر کسی نمی‌توانست معنای واژه درد را به دیگری یاد دهد و انسان‌ها نمی‌توانستند به معنای مشترکی درباره واژه‌های احساسات دست یابند. بنابراین، ارتباط زبانی ناممکن می‌شد. پس معنای واژه، یعنی فن کاربرد آن را باید آموخت. در نتیجه، بهترین شیوه برای دانستن معنای «حکایت‌کردن» این است که چگونه آموختن نحوه کاربرد واژه‌های احساسات را بررسی کنیم. ویتگنشتاین در بند ۲۴۴ کتاب تحقیقات فلسفی می‌پرسد «چگونه رابطه بین نام و مسمی برقرار می‌شود؟» این پرسش برابر است با این پرسش که چگونه انسان معنای نام‌های احساسات را می‌آموزد؟ وی می‌گوید:

اما به نظر ویتگنشتاین رفتارگرایی تنها جایگزین نظریه زبان خصوصی نیست. می‌توان قایل به زبان خصوصی نبود و رفتارگرا هم نبود. ما واژه‌های مربوط به احساسات را به کار می‌بریم؛ اما این واژه‌ها نه احساسات را توصیف می‌کنند و نه بیان‌های طبیعی (رفتارها) را؛ آن‌ها احساسات را اظهار می‌کنند و جایگزین بیان‌های طبیعی (رفتارها) می‌شوند. پس حکایت‌گری واژه‌ها از احساسات بدین گونه است که واژه‌ها احساسات را اظهار می‌کنند و از این حیث خودشان نوعی رفتار احساسات هستند.

معنای خصوصی

ویتگنشتاین در بندهای ۲۴۶ تا ۲۵۵ معنای اصطلاح «خصوصی» را شرح و بسط می‌دهد. جریان‌های فلسفی رایج عمدتاً احساسات را اموری خصوصی می‌دانند و اغلب، خصوصی را هم به دو معنا تلقی می‌کنند. معنای اول خصوصی با شناخت (Knowledge) سروکار دارد؛ بنابراین از جنبه معرفت‌شناختی درخور بررسی است؛ اما معنای دوم با مالکیت^۵ سروکار دارد. بدین ترتیب معنای اول بر دانستن تأکید می‌کند و معنای دوم بر داشتن. طبق معنای اول، خصوصی بودن احساس به این معناست که تنها من می‌توانم به آن معرفت و علم پیدا کنم و طبق معنای دوم این است که تنها من می‌توانم آن را داشته باشم. ویتگنشتاین از هر دو معنا بحث می‌کند و نشان می‌دهد که احساسات به هیچ یک از این دو معنا خصوصی نیستند.

معنای اول

ویتگنشتاین از معنای اول در بندهای ۲۴۶ تا ۲۵۲ کتاب *تحقیقات فلسفی* بحث می‌کند. آنچه از بند ۲۴۶ استفاده می‌شود این است که اگر احساسات، مثلاً درد را به معنای اول، که جنبه معرفت‌شناختی دارد، خصوصی

در پاسخ به این سؤال یک امکان است: واژه‌ها با بیان‌های (اظهارات) ابتدایی و طبیعی احساس پیوند دارند و به جای آن‌ها به کار می‌روند. «بچه‌ای افتاده و گریه می‌کند؛ سپس بزرگسالان با او صحبت می‌کنند و ابراز عاطفه و بعد از آن، جمله‌ها را به او می‌آموزند؛ یعنی «رفتار درد» جدیدی را به بچه می‌آموزند» (Wittgenstein, 1953: 224).

برطبق این بیان، زبان احساس تنها به دلیل اینکه پیوندهایی با اظهارات طبیعی دارد، آموختنی است. بدون این پیوندها، این زبان آموختنی نخواهد بود. چنان‌که ویتگنشتاین در بند ۲۵۶ آورده است، در فرض زبان خصوصی هیچ بیان طبیعی برای احساس وجود ندارد. تنها چیزی که وجود دارد احساس است و گوینده نام‌ها را با احساس‌ها همراه می‌کند و نام‌ها را در توصیف‌ها به کار می‌برد. بنابراین، این زبان تعلیم‌ناپذیر و در نتیجه خصوصی است. واژه‌های احساسات با بیان‌های طبیعی از این حیث پیوند دارند که هر دو بیانگر و اظهارکننده احساسات‌اند و نه توصیف و گزارشی درباره احساسات. آیا مقصود از این اظهارات این است که واژه احساس، به معنای بیان‌های طبیعی آن است؟ مثلاً، «آیا واژه درد در واقع به معنای گریه کردن است؟» ویتگنشتاین پاسخ می‌دهد که «واژه درد بیان طبیعی درد را توصیف نمی‌کند، بلکه جانشین آن می‌شود» (Wittgenstein, 1953: 244). بنابراین نمی‌توان دیدگاه ویتگنشتاین درباره احساسات را رفتارگرایی دانست. او بسیار نگران است که سخنش بد فهمیده شود. به همین دلیل در بند ۳۰۷ تحقیقات فلسفی می‌نویسد ممکن است پرسید:

«آیا شما یک رفتارگرا در لباس مبدل نیستید؟ آیا نمی‌خواهید بگویید هر چیزی جز رفتار امری غیرواقعی است؟» (Wittgenstein, 1935: 307)

که «من می‌دانم دچار درد هستم»، یا بی‌معناست یا تنها بدین معناست که «من دچار درد هستم»؛ یعنی بر درد داشتن من تأکید می‌کند. بنابراین همان‌طور که هکر اشاره کرده است (هکر، ۱۳۸۲: ۶۴) هنگامی که من دچار درد هستم، در واقع تنها درد دارم و این مسئله با شناخت درد و علم به آن متفاوت است. ممکن است گفته شود اموری وجود دارد که ما بدون اینکه آن‌ها را آموخته باشیم، آن‌ها را می‌دانیم. احساسات نیز از این قبیل‌اند. اگر من نتوانم احساسات خاص خود را بدانم، چگونه می‌توانم امور دیگری را بدانم؟ وقتی صاحب‌درد دچار درد است، دیگر شکی در آن ندارد. بنابراین، نسبت به آن شناخت یقینی دارد. ویتگنشتاین در پاسخ می‌گوید دقیقاً به دلیل آنکه امکان شک، خطا، جهل و تردید درباره احساسات خودمان وجود ندارد، سخن گفتن از شناخت بی‌معناست؛ زمانی می‌توان از شناخت دم زد که امکان شک نیز وجود داشته باشد. بی‌گمان جمله «من شک دارم دچار درد»، بی‌معناست. در این صورت، گفتن اینکه «من می‌دانم دچار درد» نیز بی‌معنا خواهد بود. بنابراین نبود امکان شک باعث نمی‌شود تا شناخت مجاز باشد و جایگزین آن شود، بلکه مانع معناداشتن آن می‌شود. پس ادعای یقین درباره احساسات خود، به دلیل نبود امکان شک، بی‌معناست.

معنای دوم

ویتگنشتاین در بند ۲۵۳ معنای دوم واژه خصوصی (مالکیت خصوصی احساس) را بررسی می‌کند. بنابر معنای دوم، احساسات از آن جهت خصوصی‌اند که تنها من آن‌ها را دارم و «شخص دیگر نمی‌تواند دردهای مرا داشته باشد» (Wittgenstein, 1935: 253). دردهای من کدام‌اند که شخص دیگر نمی‌تواند آن‌ها را داشته باشد؟ چه چیزی در اینجا مانع این‌همانی

بدانیم؛ در آن صورت احساسات به دو وجه خصوصی خواهند بود: ۱. تنها من به احساسات خود یقین و شناخت دارم؛ برای مثال، تنها من می‌دانم که دچار درد هستم. ۲. افراد دیگر نمی‌توانند راجع به احساسات من آگاهی و شناخت کسب کنند؛ مثلاً دیگران نمی‌توانند بدانند که من دچار درد هستم. به اعتقاد ویتگنشتاین، وجه اول بی‌معناست و وجه دوم نادرست.

نادرستی معنای اول

به اعتقاد ویتگنشتاین، وجه دوم از معنای اول خصوصی نادرست است؛ زیرا اگر مقصود از اینکه دیگران نمی‌دانند که من دچار درد، معنای متعارف «دانستن» باشد، بی‌گمان افراد دیگر اغلب، می‌دانند یا می‌توانند بدانند که من دچار درد. بنابراین، در مواقع بسیاری می‌توان درباره احساسات و حالات درونی دیگران به‌درستی قضاوت کرد.

بی‌معنایی معنای اول

به اعتقاد ویتگنشتاین، اگر مقصود از معنای اول وجه اول، تنها من می‌توانم بدانم که دچار درد هستم، باشد؛ در این صورت اساساً گفتن اینکه «تنها من می‌دانم» بی‌معناست؛ زیرا:

اصلاً نمی‌توان درباره من گفت که می‌دانم دچار درد هستم، مگر به‌عنوان شوخی. این جمله چه معنایی می‌تواند داشته باشد جز اینکه شاید من دچار درد هستم. نمی‌توان گفت افراد دیگر تنها از طریق رفتارم از احساسات من مطلع می‌شوند، آن‌ها را می‌آموزند؛ زیرا نمی‌توان گفت که من از آن‌ها مطلع می‌شوم؛ من آن‌ها را دارم (Wittgenstein, 1935: 246). عبارات بالا نشان می‌دهند که ادعای شناخت درباره احساسات خود بی‌معناست. هرگز چیزی به نام تشخیص یا درک احساسات وجود ندارد. به نظر ویتگنشتاین، این ادعا

و نه از لحاظ کمی؛ بلکه تنها عین هم هستند و با یکدیگر این‌همانی دارند

(Hacker, 2005, "Ludwig Wittgenstein" in: *A Companion to Analytic Philosophy*, 86 & Baker & Hacker, 2005, 16).

بنابراین احساسات نمی‌توانند بدین معنا خصوصی باشند که تنها من آن‌ها را دارم؛ چون افراد دیگر نیز می‌توانند همان احساسات را داشته باشند. تفاوت احساس من با احساس شخص دیگر، در صورتی که هر دوی ما احساس مشابه داشته باشیم، در این نیست که من یک هدف دارم و او هدف دیگری دارد؛ بلکه این تفاوت ریشه در گرامر دارد. کاربرد اول شخص با کاربرد سوم شخص متفاوت است و ضمائر ملکی آن‌ها نیز متفاوت است. این تمایز را نباید به امری فراتر از گرامر اسناد داد. پس احساسات به لحاظ گرامر خصوصی‌اند؛ اما این امر موجب نمی‌شود که احساسات از رفتار خصوصی‌تر باشند. البته به یک معنا، احساسات خصوصی‌تر از رفتارند. احساسی نظیر درد می‌تواند به‌صورت راز نگهداری شود؛ بدون اینکه به‌طور عمومی نمود یابد. با وجود این، اگر احساس خصوصی همان است که به راز می‌ماند، هیچ علتی وجود ندارد احساسی را که راز نیست، خصوصی بنامیم.

استدلال زبان خصوصی

ویتگنشتاین استدلال زبان خصوصی را در بند ۲۵۸ کتاب *تحقیقات فلسفی* آورده است. این بند به شرح زیر است:

بیاید نمونه زیر را تصویر کنیم. می‌خواهم روزنوشتی را از وقوع مجدد احساسی معین ثبت کنم. بدین منظور آن را با نشانه S همراه می‌کنم و هر روزی که این احساس را دارم، این نشانه را در تقویم می‌نویسم. پیش از همه یاد آورم می‌شوم که نمی‌توان تعریفی را برای

درد من و دیگری است و معیار این‌همانی دردها چیست؟ شاید بتوان گفت معیار این‌همانی درد می‌تواند شدت درد، موضع آن و ویژگی‌های پدیداری و ظاهری‌اش باشد؛ بنا بر فرض، من و شما هر دو، یک ساعت پس از خوردن غذای مشترک درد شدیدی را در قسمت خاصی از معده احساس می‌کنیم. کاملاً طبیعی است که بگوییم ما هر دو دردی را احساس می‌کنیم. پس فرض اینکه دو نفر درد یکسان و عین هم داشته باشند، ممکن است. اما شاید گفته شود این مطلب برای اینکه دردها را همانند بدانیم، کافی نیست؛ زیرا دردها حقیقتاً در یک مکان احساس نمی‌شوند؛ بلکه تنها در جاهای منطبق در دو بدن متفاوت احساس می‌شوند. به عبارت دیگر، دردها تنها به‌ظاهر یکی هستند؛ اما از حیث کمی متمایزند؛ چراکه دردی متعلق به من است و درد دیگر، متعلق به شما. در نتیجه، درد من نمی‌تواند همانند درد شما باشد. در پاسخ می‌توان گفت که طبق نظر ویتگنشتاین، باید معیار این‌همانی صاحب درد را از معیار این‌همانی خود درد جدا کرد. بنابراین، تفاوت صاحب درد موجب نمی‌شود که دردها نیز متفاوت باشند. منشأ خلط این دو معیار (این‌همانی صاحب درد و درد) این است که ما احساسات را با امور فیزیکی مقایسه می‌کنیم و قواعد بازی زبانی یکی را به دیگری تعمیم می‌دهیم. درباره امور فیزیکی این‌همانی هم از لحاظ کیفی و هم از لحاظ کمی باید برقرار باشد؛ یعنی اگر دو شیئی فیزیکی از هر لحاظ کاملاً شبیه هم باشند، باز نمی‌توان گفت که این شیئی دقیقاً همان شیئی است؛ زیرا از لحاظ کمی متفاوت و هنوز دو شیئی جداگانه‌اند. در این زمینه، نهایت می‌توان گفت، این است که این دو شبیه یکدیگرند؛ اما نمی‌توان گفت که این‌همانی دارند. ولی کافی است احساسات به هم شبیه باشند تا بتوان گفت که این‌همانی دارند. همان‌طور که هکر تذکر می‌دهد، احساسات نه از لحاظ کیفی شبیه و یکسان‌اند

دارد. نقیض ادعا محال است؛ در این صورت طبق قانون استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین اثبات استحاله نقیض ادعا مستلزم اثبات صدق ادعاست.

استحاله نقیض ادعا: در فرض امکان زبان خصوصی، نمی توان میان کاربرد درست و نادرست واژه‌ها تمایز قائل شد؛ زیرا در فرض زبان خصوصی هیچ معیار عامی برای تشخیص کاربرد درست واژه‌ها وجود ندارد. نبود تمایز میان کاربرد درست و نادرست واژه‌ها، مساوی با بی معنایی واژه‌هاست. در نتیجه، فرض زبان خصوصی سر از تناقض درمی آورد؛ زیرا ارتباط زبانی و فهم واژه‌ها مستلزم تمایز میان درستی و نادرستی کاربرد واژه‌هاست. در غیر این صورت، به شکاکیت زبان شناختی و معرفت شناختی منتهی خواهد شد. در نتیجه، زبان خصوصی به دلیل اینکه ما را دچار شکاکیت زبان شناختی و معرفت شناختی می کند، دیگر زبان نیست.

نتیجه: زبان خصوصی امکان ندارد.

مقدمات استدلال

برای فهم بهتر استدلال، باید مقدمات آن را توضیح دهیم. بعضی از مقدمات به طور آشکار در استدلال به کار رفته‌اند و بعضی دیگر مندرج در آنند.

۱. این امر بدیهی است که انسان‌ها زبان را برای اظهار مقاصد و معانی مدنظر خود به کار می گیرند. چنین کاری مستلزم آن است که واژه‌ها و علائم و صداهای به کار رفته دارای معنا باشند. معناداری واژه‌ها آن‌ها را از سایر الفاظ و اصوات متمایز می کند.

۲. همچنین بدیهی است که می توانیم میان درستی و نادرستی کاربرد عبارات و نشانه‌ها تمایز قائل شویم. اگر تفاوتی میان کاربرد درست و نادرست واژه وجود نداشته باشد، اساساً نمی توان معنایی را برای واژه در

نشانه تنسیق و تنظیم کرد؛ اما هنوز می توانم نوعی تعریف اشاری به خودم بدهم. چگونه؟ آیا می توانم به احساس اشاره کنم؟ نه به معنای معمولی و متعارف؛ اما من از نشانه سخن می گویم یا آن را می نویسم و در همین حال توجه‌ام را بر آن احساس متمرکز می کنم؛ بدین ترتیب گویی به طور درونی به احساس اشاره می کنم. اما این تشریفات برای چیست؟ چون به نظر می رسد که همه این تنها تشریفات باشد. مسلماً تعریف برای تثبیت معنای یک نشانه به کار می آید. خوب این دقیقاً توسط تمرکز توجه من انجام می گیرد؛ چون به این طریق رابطه میان نشانه و احساس را در خودم منطبع می کنم. اما «آن را در خودم منطبع می کنم» تنها می تواند بدین معنی باشد: این فرآیند موجب می شود که رابطه را در آینده به درستی به یاد آورم. اما درباره کنونی (فعلی) معیاری برای درستی ندارم. مایلیم بگوییم: هر آنچه قرار است به نظرم درست بیاید درست است و این تنها بدین معناست که اینجا نمی توانیم درباره «درستی» سخن بگوییم (Wittgenstein, 1953: 258).

تقریر استدلال

شارحان و مفسران ویتگنشتاین تقریرهای بسیار مختلفی از استدلال به دست داده‌اند؛ اما در اینجا تلاش می کنم تقریر دقیق و درست و پذیرفتنی از آن عرضه کنم. به نظر می رسد تقریر استدلال به صورت خلف^۶ بیشتر به فهم آن کمک کند.

اصل ادعا: زبان خصوصی، یعنی زبانی که واژه‌های آن از آنچه تنها می تواند برای شخص گوینده معلوم باشد، حکایت می کند و کسی دیگر نمی تواند آن را فهم کند، امکان ندارد.

نقیض ادعا: فرض می کنیم که زبان خصوصی امکان

درون بازی زبانی که کاربرد آن را مشخص می‌کند، وجود داشته باشد. افزون بر این، تعریف اشاری به‌عنوان صورتی از حیات می‌تواند انجام گیرد؛ یعنی با سایر جنبه‌های حیات درهم‌تنیده است. اما در فرض زبان خصوصی احساس امری درونی و خصوصی است. چگونه می‌توان به آن اشاره کرد؟ چنان‌که ویتگنشتاین در بند ۲۵۸ آورده، ممکن است گوینده فرضی زبان خصوصی پاسخ دهد که می‌توان به‌طور درونی به احساس اشاره کرد؛ یعنی از نشانه سخن گفت یا آن را نوشت و در همین حال، توجه را بر احساس درونی متمرکز کرد. همین تمرکز و توجه به احساس می‌تواند معنای نشانه را تثبیت کند؛ زیرا به‌زعم وی به این طریق می‌توان میان نشانه و احساس رابطه‌ای در درون خود ایجاد کرد. به اعتقاد ویتگنشتاین تعریف اشاری خصوصی، یعنی تمرکز توجه بر احساس و گفتن نشانه، نمی‌تواند هیچ معنایی برای واژه تثبیت کند؛ چون پیش از این اصلاً مشخص نشده است که باید بر چه معنایی تمرکز کنیم. در اینجا می‌توان گفت «حالا این واژه‌ها را در ازای چه باید به کار گرفت؟ بازی زبانی که آن‌ها را باید به کار برد، مفقود است» (Wittgenstein, 1953: 96). ویتگنشتاین بی‌معنایی و بیهودگی تعریف اشاری خصوصی را به‌خوبی در مثال زیر بیان کرده است:

چرا دست راست من نمی‌تواند به دست چپم پول بدهد؟ دست راستم می‌تواند پول را در دست چپم قرار دهد. دست راستم می‌تواند یک نامه اهدا بنویسد و دست چپم یک رسید. اما پیامدهای بعدی پیامدهای هدیه نخواهد بود. وقتی دست چپ پول را از دست راست گرفته و غیره، خواهیم پرسید: «خوب که چه بشود؟» و اگر کسی هم تعریفی خصوصی از واژه‌ای بدهد همین را می‌توان پرسید؛ منظورم این است که واژه‌ای را به خودش گفته باشد و در همان حال توجه

نظر گرفت. به‌عبارت دیگر، وقتی چگونگی کاربرد واژه هیچ اهمیتی نداشته باشد و ما بتوانیم آن را هرطور که خواستیم به کار بریم، در آن صورت انتساب هر معنایی به هر واژه‌ای درست خواهد بود؛ این بدین معناست که واژه معنایی ندارد. پس هر واژه معناداری باید به‌گونه‌ای باشد که بتوان میان کاربرد درست و نادرست آن تمایز نهاد.

۳. تشخیص درستی و نادرستی کاربرد واژه‌ها، مبتنی بر وجود معیار است. داشتن معیار این امکان را به وجود می‌آورد که تشخیص دهیم آیا آنچه به نظرمان درست می‌آید، واقعاً درست است یا نه؟ اگر معیاری وجود نداشته باشد، هر آنچه به نظر درست آید، درست خواهد بود؛ یعنی نمی‌توانستیم میان درستی و نادرستی تمیز دهیم. درحالی‌که تمایز میان درستی و نادرستی واژه‌ها و عبارات امری ضروری است که باورنداشتن به آن، به قطع ارتباط زبانی و شکاکیت منجر می‌شود.

۴. وجود معیار برای درستی و نادرستی معانی واژه‌ها ناشی از امکان تعریف واژه است. تعریف معنای واژه را مشخص می‌کند و به ما این امکان را می‌دهد که هر واژه‌ای را به‌صورت درست به کار گیریم؛ زیرا تعریف هر واژه‌ای جامع مصادیق آن و مانع نکات مغایر با آن است. وقتی تعریف چنین نقشی داشته باشد، معیاری را به دست می‌دهد که می‌توان براساس آن کاربرد درست واژه را از کاربرد نادرست آن تشخیص داد. بدین ترتیب، تعریف باعث تثبیت معنای واژه می‌شود.

۵. در فرض زبان خصوصی، نمی‌توان تعریف حقیقی از واژه‌ها به دست داد؛ زیرا به‌دست‌دادن تعریف مستلزم استفاده از زبان متعارف است.

شخص قائل به زبان خصوصی ادعا می‌کند که می‌تواند تعریف اشاری از نشانه خصوصی به دست دهد. اما چگونه این کار را انجام می‌دهد؟ برای اینکه تعریف اشاری به‌طور موفقیت‌آمیز عمل کند باید واژه از پیش،

است. از نظر ویتگنشتاین چنین تلقی از احساسات نادرست است.

۲. فرض قبول زبان خصوصی فرضی محال است؛ زیرا خصوصی بودن هر نوع معرفتی مساوی با نبود امکان ارزش داوری در باب درستی و نادرستی آن است. درحالی که امکان داوری در باب درستی و نادرستی معرفت جزو امور مسلم و از مقدورات انسان است.

۳. تنها راه نجات از شکاکیت معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی (سولپسیزم) انکار زبان خصوصی است. با انکار زبان خصوصی، دیگر جایی برای شکاکیت اعم از معرفت‌شناختی و معناشناختی باقی نمی‌ماند؛ زیرا انکار زبان خصوصی به معنای عمومی و اجتماعی دانستن زبان است.

۴. ویتگنشتاین با انکار زبان خصوصی، نه تنها ریشه‌های شکاکیت را می‌خشکاند، بلکه همه سنت‌های فلسفی گذشته را اعم از عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، ذات‌گرایی، اتمیزم منطقی و مانند آن به نوعی نقد می‌کند.

۵. با انکار زبان خصوصی، دیگر راهی برای طرح معضلات فلسفی چون اذهان دیگر باقی نمی‌ماند؛ زیرا مسئله وجود اذهان دیگر، در فرض اجتماعی بودن زبان و انکار خصوصی بودن آن جزو امور بدیهی است. در نتیجه، مسئله شک در اذهان دیگر از اساس منحل می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- Ludwig Wittgenstein (1889-1951)، فیلسوف

انگلیسی اتریشی تبار.

۲- Rene Descartes (۱۵۹۶ تا ۱۶۵۰)، فیلسوف

عقل‌گرای فرانسوی و پدر فلسفه جدید.

۳- John Lock (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، فیلسوف تجربه‌گرای

انگلیسی.

خود را به احساسی معطوف کرده باشد
(Wittgenstein, 1953: 268).

۶. در فرض زبان خصوصی، هیچ معیاری برای داوری در باب درستی و نادرستی نشانه‌های این زبان وجود ندارد؛ زیرا تعریفی حقیقی برای نشانه خصوصی موجود نیست که بتوان از آن معیار کاربرد واژه را استنتاج کرد. به کمک تعریف اشاری خصوصی نیز تنها می‌توانم بگویم که به نظر من چنین می‌آید؛ درحالی که معیار باید عام باشد. پس در فرض زبان خصوصی هر آنچه به نظرم درست می‌آید، درست است. همان‌طور که گلاک تذکر داده است، نباید تصور کرد که ما نمی‌توانیم بدانیم آیا معیاری برای درستی S وجود دارد یا نه؟ بلکه اصلاً معیاری وجود ندارد؛ زیرا معیاری غیر از «من» وجود ندارد و خود «من» هرگز نمی‌تواند معیار باشد (Glock, 1996: 312). این مسئله‌ای معرفت‌شناختی نیست که شخص آزمون درخور اعتمادی در اختیار نداشته باشد یا اصلاً آزمونی نداشته باشد برای کاربرد درست زبان. بلکه مسئله‌ای منطقی است: مقدمات لازم برای اینکه شخص بتواند چیزی بگوید اساساً آماده نشده است (Stern, 1995: 182).

۷. نبود معیار در فرض زبان خصوصی، مستلزم نبود امکان داوری در باب کاربرد درست واژه‌هاست و نبود امکان داوری در باب درستی و نادرستی کاربرد واژه‌ها چیزی جز شکاکیت زبان‌شناختی نیست.

نتیجه

آنچه در این مقاله در باب مسئله زبان خصوصی آوردیم، نتایج زیر را به بار می‌آورد:

۱. تأمل نکردن دقیق در باب احساسات و حالات درونی، همواره می‌تواند این گمان باطل را ایجاد کند که احساسات درونی هر کسی خصوصی است. زبانی هم که برای اشاره به آن‌ها به کار می‌رود خصوصی

(1980), *Wittgenstein: Understanding and Meaning, Volume 1 of an Analytical Commentary on the Philosophical Investigations*, Oxford: Blackwell.

- Candlish, S., and George W., (1996), 'Private Language' in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.

-Glock, H-J., (1996), *A Wittgenstein Dictionary*, Oxford: Blackwell.

-Hacker, P.M.S., (1986), *Insight and Illusion: Themes in the Philosophy of Wittgenstein*, Oxford: Clarendon Press.

-Hacker, P.M.S., (2005), "Ludwig Wittgenstein" in: *A Companion to Analytic Philosophy*, ed. by A.P Martinich & David Sosa, Oxford: Blackwell.

-Kenny, A., (1973), *Wittgenstein*, Oxford: Blackwell.

-Locke, J., *An Essay Concerning Human Understanding*,

-McGinn, M., (1997), *Routledge philosophy guidebook to Wittgenstein and the Philosophical investigations*, London: Routledge.

-Russell, B., (1998), *The Philosophy of Logical Atomism*, Edited and with an introduction by David Pears, Chicago: Open Court.

-Stern, D.G., (1995), *Wittgenstein on Mind And Language*, New York: oxford university press.

-Wittgenstein, L., (1953), *Philosophical Investigations*, translated by G. E. M. Anscombe, Oxford: Blackwell.

-Wittgenstein, L., (1922), *Tractatus Logico-Philosophicus*, D.F. Pears and B.F. McGuinness (trans), New York: Humanities Press.

۴- برای تفصیل بیشتر درباره آرای لاک در این زمینه، نک: Locke, *An Essay Concerning Human Understanding*, book III.

۵- اصطلاح Possession جزء اصطلاحات علم اقتصاد است، با این حال کاربرد آن در معنای مورد نظر ما [داشتن = having] در اینجا نادرست نیست.

۶- برای نمونه، جان سرل در گفتگو با برایان مگی استدلال زبان خصوصی را به صورت برهان خلف تقریر کرده است (برای تفصیل بیشتر نک: سرل، «ویتگنشتاین» در: مگی، ۱۳۷۲: ۵۵۹ و ۵۶۰).

کتابنامه

- دکارت، رنه. (۱۳۷۱). *اصول فلسفه*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: بین‌المللی هدی.

- _____ . (۱۳۸۱)، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.

- لاک، جان. (۱۳۸۰). *جستاری در فهم بشر*، تلخیص پرینگل پتیسون، ترجمه رضا زاده شفق، تهران: شفیع.

- مک‌گین، ماری. (۱۳۸۲). *ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نی.

- مگی، برایان. (۱۳۷۲). *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.

- هارتناک، یوستوس. (۱۳۵۱). *ویتگنشتاین*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: خوارزمی.

- هکر، پیتر. (۱۳۸۲). *ماهیت بشر از دیدگاه ویتگنشتاین*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران: هرمس.

- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۰). *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.

- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۸). *درباره اخلاق و دین*، تدوین و ترجمه مالک حسینی و بابک عباسی، تهران: هرمس.

-Avramides, A., (2001), *Other Minds*, Routledge.

-Baker, G.P., and Hacker, P.M.S.,

